

عوامل موثر بر احتمال طلاق در ایران با استفاده از روش داده‌های

شبه تابلویی^۱

زهرا میلا علمی*^۲، لیلی محمدی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۸

صص ۱۵۰-۱۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۲۸

چکیده

طلاق، زنگ خطر جدی است که هزینه به‌سامان سازی آن بیش از هزینه‌های مقابله با پیامدهای اجتماعی-اقتصادی و سیاسی آن است. از این‌رو، بررسی علل و پیامد آن و راه‌های برون‌رفت از آن باید در برنامه‌های سیاست‌گذاران کلان کشور باشد. در این مقاله صرفاً با هدف درک بهتر از ارتباط میان آموزش و اشتغال زنان با طلاق، عوامل اقتصادی اجتماعی موثر بر طلاق در سطح استان‌های ایران با استفاده از ریزداده‌های طرح هزینه-درآمد خانوار شهری در سال ۱۳۹۳ و کاربرد روش داده‌های شبه‌تابلویی بررسی شده‌است. داده‌های اولیه شامل ۱۸۸۸۵ خانوار شهری بوده‌است که در مرحله اول زیر بخشی از داده‌ها شامل سرپرستان خانوار مرد و زن مطلقه و متاهل (۱۶۵۰۳ مشاهده) انتخاب و در سطح استان‌ها دسته‌بندی شدند. براساس داده‌های اولیه و دسته‌بندی شده، توصیف داده‌ای صورت گرفت. در مرحله بعد با روش داده‌های شبه‌تابلویی دیتون (۱۹۸۵) و قزوانی و گواید (۲۰۰۱)، مدل تحقیق با لحاظ سن و سواد سرپرست خانوار با تاکید بر آموزش و اشتغال زنان، اندازه و درآمد خانوار، شاغل بودن سرپرست خانوار، به روش حداکثر درست‌نمایی برآورد گردید. براساس نتایج حاصل از برآورد، اندازه خانوار، اشتغال سرپرست خانوار و با سواد او و درآمد خانوار احتمال طلاق را کاهش می‌دهد در حالی که اثر تحصیلات عالی برای زنان و اشتغال آنان بر احتمال طلاق مثبت بوده‌است. هم‌چنین رابطه سن و طلاق U وارونه است. یعنی در سال‌های اولیه زندگی مشترک و سال‌های انتهایی آن، احتمال طلاق کمتر از سال‌های میانی زندگی سرپرست خانوار است. **کلمات کلیدی:** طلاق، استان‌های ایران، مدل لاجیت، داده‌های شبه‌تابلویی، ریز داده‌های طرح هزینه درآمد خانوار.

^۱ این مقاله برگرفته از پایان نامه ارشد لی لی محمدی در دانشگاه مازندران به راهنمایی دکتر زهرامیلا علمی بوده‌است.

^۲ استاد گروه اقتصاد دانشگاه مازندران

^۳ کارشناسی ارشد اقتصادی، دانشگاه مازندران

* نویسنده مقاله: z.elmi@umz.ac.ir

تقسیم‌بندی موضوعی: D01, D31

مقدمه و بیان مساله

از اواخر قرن بیستم، نرخ مشارکت نیروی کار زنان در اقتصادهای صنعتی افزایش یافت و در طول همین دوره، نرخ انحلال پیوند زناشویی نیز افزایش یافت. در تبیین چرایی همگامی این دو روند، محققین علوم اجتماعی به بررسی موضوع طلاق با تاکید بر اثرات استقلال اجتماعی و اقتصادی زنان در امر طلاق علاقمند گردیدند. مطالعات صورت گرفته در ارتباط با بررسی موضوع طلاق را در دو گروه می‌توان دسته‌بندی نمود. اولین دسته از این مطالعات که بر پایه مدل اقتصادی خانواده که در آن نان‌آور غالب مرد/مراقب غالب زن^۱ صورت گرفته فرض می‌کند که اشتغال زنان عامل مهمی در جهت افزایش نرخ طلاق است (Ruggles, 2004; Kalmijn and Poortman, 2004; Hobson, 1990; Schoen et al, 2002; 1997). در حالی که دومین گروه از این تحقیقات که بر پایه پیش‌بینی اقتصاد خرد استوار است، وجود این رابطه مثبت را به چالش کشیده‌اند (Cooke, 2006; Cooke, 2004; Greenstein, 2000). طرفداران نظریه دوم استدلال می‌کنند که بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی زنان، لزوماً خطر فروپاشی رابطه زناشویی را افزایش نمی‌دهد، زیرا با ورود زنان به بازار کار، نقش اجتماعی زنان و مردان تغییر کرده‌است (Sayer and Bianchi 2000; Sigle-Rushton 2010) و درآمد زن می‌تواند تأثیر تثبیت‌کننده‌ای بر بودجه خانواده داشته باشد، که احتمالاً موجب تقویت و تداوم ازدواج می‌شود (Cherlin, 2000; Oppenheimer, 1997; Stevenson and Wolfers, 2007). یافته‌های تجربی در مورد تأثیر آموزش و اشتغال زنان بر طلاق متفاوت است. یک توضیح احتمالی برای این نتایج ناهمگون این است که، تأثیر منابع اقتصادی زنان در معرض خطر طلاق، با شرایط کشور، که می‌تواند آرمان‌ها و تصمیمات مربوط به اشتغال و مشارکت زنان را شکل دهد، تعدیل می‌شود. مقالات اخیر حاکی از آن است که تأثیر اشتغال زنان در بروز طلاق در کشورهایی که نقش‌های جنسیتی سنتی در آن متداول است، و دولت رفاه نمی‌تواند به اندازه کافی تنش‌های کار-خانواده را برای زنان کم کند، قوی‌تر است (Cooke et al. 2013). توضیح دیگر برای تفاوت در نتایج، در روش‌های مورد استفاده در مطالعات است. ثبات زناشویی و ارتباط آن با اشتغال زنان می‌تواند تحت تأثیر عوامل متعددی باشد که بسیاری از آنها ممکن است برای محققان ناشناخته بوده باشد، از قبیل سطح وابستگی به ارزش‌های خانوادگی و مذهبی، سطح تحصیلات حرفه‌ای، این که آیا او نگرش‌های جنسیتی سنتی دارد و یا به یک برابری عادلانه می‌اندیشد، یا این که او دارای ویژگی‌های روانشناختی متفاوتی است که تا حدودی موفقیت شخصی‌اش را در حوزه‌های مختلف

¹ the dominant male breadwinner/female carer economic model of the family

زندگی تعیین می‌کند (به‌طور نمونه: توانایی حل اختلافات بین فردی، تمایل به صرف وقت در فعالیت‌های مختلف در خانه و محل کار، سخت‌کوشی). عدم توجه به این خصوصیات ممکن است منجر به تعصب در برآورد تاثیر اشتغال زنان در طلاق شود. علاوه بر این، زنانی که از ازدواج خود ناراضی شده‌اند با پیش‌بینی طلاق ممکن است تلاش در بازار کار را تشدید کنند، درحالی‌که زنانی که پیش‌بینی انحلال زندگی زناشویی را ندارند، ترجیح می‌دهند که کمتر کار کنند که این موارد در مطالعات دیده‌نشده‌است (Poortman 2005). مطالعاتی که این نوع مکانیزم پیش‌بینی را در نظر نمی‌گیرند ممکن است تأثیر مثبت اشتغال زنان بر ریسک طلاق را بیش از حد برآورد کنند.

مطالعات بسیاری به بررسی عوامل موثر بر طلاق پرداخته‌اند. اما آن‌چه مطالعه حاضر را از مطالعات داخلی و خارجی متمایز می‌سازد استفاده از داده‌های یک سال در سطح خانوار و تشکیل پانل ساختگی (شبه پانل) است. ایجاد داده‌های تابلویی در سطح استان‌ها در یک سال معین برای مطالعه عوامل تعیین‌کننده احتمال طلاق، نوآوری این مطالعه است. علاوه بر این، استفاده از داده‌ها در سطح افراد تا حدودی زیادی از ناهمگنی‌های موجود پیش‌بینی نشده، می‌کاهد.

این تحقیق با هدف پاسخ به سوال چگونگی تاثیر آموزش و اشتغال زنان بر طلاق، در ادامه ابتدا به مبانی نظری اشتغال زنان و طلاق و سپس الگو و روش تحقیق می‌پردازد. مروری بر مطالعات تجربی پی‌آمد توصیف داده‌هاست. دو بخش پایانی این مقاله برآورد الگو و ارایه نتایج آن و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری است.

مبانی نظری اشتغال زنان و طلاق: دیدگاه کلاسیک و انتقادات به آن

نظریه اقتصادی بکر در مورد طلاق، تحت عنوان انگیزه در مقابل هزینه فرصت، به‌طور گسترده‌ای پذیرفته شده‌است. اگر زن در یک خانواده بتواند با مشارکت در امور مالی، بخشی از بار اقتصادی خانواده را تامین کند احتمالاً انگیزه طلاق کاهش می‌یابد. با این وجود، استقلال اقتصادی زنان فرصتی برای آنها فراهم می‌کند که در صورت عدم رضایت از ازدواج آغازگر طلاق باشند. در نتیجه، درآمد از یک طرف انگیزه طلاق را کاهش می‌دهد، اما از سوی دیگر فرصتی برای زنان برای شروع طلاق می‌دهد (Spitz and South, 1985). دو جنبه متضاد در نتایج تحقیقات تجربی در مورد رابطه بین اشتغال زنان و درآمد آنان و انحلال زناشویی نمود یافته‌است.

برخی از رویکردهای نظری استدلال می‌کنند که اشتغال زنان ازدواج را بی‌ثبات می‌کند. در میان این رویکردها، مدل اقتصادی ازدواج بکر و همکاران (۱۹۹۷) پیش‌بینی می‌کند که اگر درآمد حاصل از ازدواج، که از طریق تخصص در کار خانگی و پرداخت به کار حاصل می‌شود، بیش از درآمد حاصل از جدایی باشد پیوند زناشویی باقی خواهدماند. طبق پیش‌بینی این نظریه، در جوامعی که زنان هنوز

عمدتاً در فعالیتهای خانگی و مردان در تامین درآمد تخصص دارند، ورود زنان به بازار کار، دستاوردهای زن و شوهر از تخصص را کاهش می‌دهد و بنابراین باعث افزایش خطر انحلال در زناشویی می‌شود (بکر؛ 1981). نتیجه‌گیری مشابهی در مورد تأثیر فعالیت اقتصادی زنان بر بی‌ثباتی پیوند زناشویی در نظریه‌های جامعه‌شناختی وجود دارد، اگرچه مکانیزم‌های ارائه شده با مدل اقتصادی متفاوت است. به‌طور مثال، مشارکت زن در بازار کار ممکن است نشان دهنده عملکرد ضعیف شریک زندگی او در کسب درآمد باشد، که این مورد می‌تواند منجر به اختلاف میان زوجین و بی‌ثباتی ازدواج آنان شود (Cherlin, 1979; Jalovaara, 2003). طبق فرضیه استقلال، برخی از محققان استدلال کرده‌اند که کار با ایجاد منابع اقتصادی برای زنان، می‌تواند به خروج او از ازدواج ناخوشایند منتهی شود (Hobson, 1990; Ruggles, 1997; Schoen et al., 2002).

دیدگاه سنتی از اشتغال زنان و طلاق که از مطالعات بکر و پارسونز حاصل شده است، به دلیل تکیه بر یک مدل سنتی تقسیم جنسیتی کار و نادیده‌انگاری نقش اقتصادی و اجتماعی زنان مورد انتقاد قرار گرفته است (Härkönen, 2013). برخی از محققین استدلال کرده‌اند که از زمان شکل‌گیری این نظریه‌ها، سازمان خانواده از تمرکز بر تولید و تخصص به سمت توجه به مصرف و تجمیع منابع دور شده است. در نتیجه، برای برآوردن آرزوهای مادی زوجین، به‌ویژه با توجه به بی‌ثباتی در روند کار حرفه‌ای مردان، ممکن است دو درآمد ضروری باشد (Cherlin, 2000; Raz, 2000; Yurovich, 2012; Sayer and Bianchi, 2000; Stevenson and Wolfers, 2007).

برخی از این محققان دریافته‌اند که کمک‌های اقتصادی به بودجه خانوار توسط هر دو طرف، استانداردهای زندگی زوجین را بهبود می‌بخشد و به آنها امکان جبران ریسک از دست دادن شغل توسط یکی از آن دو، با کار دیگری را می‌دهد و از این طریق، ازدواج آنها باثبات می‌شود. محققان دیگر ادعا می‌کنند در جوامع معاصر، که زنان بیشتر وقت خود را در خانه صرف نمی‌کنند، مادامی که زن و شوهر درگیر فعالیتهای مشابه اقتصادی هستند و منافع مشابهی دارند دستاوردهای حاصل از پیوندشان ممکن است مهم‌تر از دستاورد حاصل از تخصص آنان باشد (Coltrane 2000; Sayer and Bianchi 2000; Simpson and England 1981).

استدلال مشابه توسط طرفداران رویکرد انتقال سرمایه اجتماعی مطرح شده که ازدواج ممکن است برای نتایج بازار کار هر دو طرف سودمند باشد. زیرا همسران مهارت‌ها، دانش و یا شبکه‌های خود را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند و حمایت متقابل را در پیدا کردن شغل، آماده شدن برای مصاحبه شغلی یا گرفتن دوره‌های مربوط به کار و امتحانات فراهم می‌کنند (Bernardi 1999; Blossfeld and Drobnic 2001; Özcan and Breen 2012). اما این محققان هم‌چنین خاطر نشان می‌کنند که حتی در جوامع مدرن، اگر زن مراقب اصلی در خانواده باشد اشتغال او ممکن است

ازدواجش را بی‌ثبات سازد (Becker 2015; Goldscheider 2000). در واقع، مطالعات متعدد نشان داده است که افزایش تدریجی مشارکت مردان در فعالیت خانگی می‌تواند به کاهش تنش‌های کاری و تنش‌های خانوادگی زنان کمک کند و احتمال طلاق را در میان زنان شاغل کاهش دهد (Mencarini and Vignoli 2014; Sigle-Rushton 2010).

با این وجود، یافته‌های مطالعات تجربی در مورد تأثیر منابع اقتصادی زنان بر طلاق، متناقض است و به وضوح هیچ یک از دیدگاه‌های ذکر شده را پشتیبانی نمی‌کند (Lyngstad and Jalovaara 1988; Oppenheimer 1997; Sayer and Bianchi 2000; Spitze 1988). دلیل اول مربوط به تفاوت‌های بین کشوری در محیط‌های سازمانی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای مورد مطالعه است که می‌تواند رابطه میان منابع اقتصادی زنان و ثبات زناشویی را تحت تأثیر قرار دهد (Cooke and Kaplan and Stier 2010; Gash 2010; Cooke et al. 2013). دو دلیل دیگر مربوط به ویژگی‌های روش شناختی مطالعات قبلی می‌باشد: اول عدم کنترل عوامل غیر قابل ارزیابی که ممکن است به‌طور مشترک بر تصمیم‌های مربوط به اشتغال و طلاق زن تأثیر بگذارد و مورد دوم شکست در محاسبه تشدید تلاش‌های زنان در بازار کار در صورت پیش‌بینی اختلال در ازدواجشان است. در این مطالعه، به منظور برآورد عوامل اقتصادی اجتماعی موثر بر طلاق در ایران، با تأکید بر آموزش و اشتغال زنان با روش داده‌های شبه پانلی، در ادامه، مروری بر مطالعات داخلی و خارجی ارائه می‌شود.

مروری بر برخی از مطالعات پیشین

الف: مطالعات داخلی

رحیمی (۱۳۷۹) در تحقیقی با عنوان "بررسی علل طلاق در استان خراسان" و استفاده از پرسشنامه ۲۰۵ مورد از زنان و مردان جدا شده در استان خراسان در سال ۱۳۷۹ به این نتیجه رسید که نداشتن تفاهم اخلاقی، عدم تمکین، بیکاری، مشکلات مالی و اقتصادی، اعتیاد، مداخله دیگران، اختلاف سطح سواد و اختلاف سنی از مهم‌ترین عوامل طلاق است.

موسایی و همکاران (۱۳۸۸) با بررسی ارتباط بین طلاق و سواد، شهرنشینی، هزینه خانوار و درآمد و توزیع آن در طی سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۵۳ و با استفاده از روش اقتصادسنجی سری زمانی نشان دادند که بین توزیع درآمد، هزینه ماهانه و شهرنشینی خانوارهای ایرانی با نرخ طلاق رابطه معنی‌داری وجود دارد. به این صورت که با بدتر شدن نحوه توزیع درآمد، تعداد طلاق‌های اتفاق افتاده نیز افزایش داشته است و بین طلاق و افزایش درآمد و سطح سواد عمومی رابطه عکس وجود دارد.

محمودیان و خدامرادی (۱۳۸۹) در پژوهشی با بررسی رابطه طلاق و توسعه اقتصادی، اجتماعی در شهرستان‌های کشور برای سال ۱۳۸۵ به نتیجه رسیدند که بین متغیرهای افزایش بعد خانوار و افزایش باروری با طلاق رابطه منفی وجود دارد و بین افزایش تحصیلات زنان، افزایش اشتغال زنان و توسعه اقتصادی اجتماعی با طلاق رابطه مثبت و معنادار وجود دارد.

کلانتری و همکاران (۱۳۹۰) آثار و پیامدهای طلاق در ایران را در یک مطالعه مروری و نظام‌مند در بازه‌ی ۱۳۷۶-۱۳۹۰ بررسی نمودند و نتیجه گرفتند که طلاق نه تنها باعث صدمه به سرمایه انسانی و اقتصادی جامعه می‌شود بلکه می‌تواند مانع نقش آفرینی زنان در فرایند توسعه و در نتیجه به حاشیه راندن و استثمار زنان شود.

عسگری و بادپا (۱۳۹۱) در پژوهشی با عنوان "اثر نوسانات موقت و پایدار درآمد خانوار بر طلاق در ایران" به بررسی اثر نوسانات موقت و پایدار درآمد خانوار بر طلاق، در سطح ۳۰ استان ایران از سال ۱۳۸۳ تا سال ۱۳۹۰ با استفاده از روش داده‌های تابلویی پرداختند. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که شوک‌های موقت درآمد خانوار موجب افزایش نرخ طلاق می‌شوند اما شوک‌های پایدار درآمد خانوار بر نرخ طلاق اثر معناداری ندارند. متغیرهای نرخ بیکاری، نرخ مشارکت اقتصادی زنان و شاخص مسکن و شهرنشینی بر نرخ طلاق دارای اثر مثبت و معنادار هستند اما نرخ سواد درآمد خانوار بر نرخ طلاق اثر منفی می‌گذارند.

نصراللهی و همکاران (۱۳۹۲) در بررسی "عوامل تعیین کننده طلاق در ایران با تأکید بر عوامل اقتصادی" با استفاده از روش داده‌های تابلویی در بیست و هشت استان کشور در دوره ۱۳۸۶-۱۳۸۱ به تبیین عوامل تعیین کننده طلاق در ایران با تأکید بر عوامل اقتصادی پرداختند. نتایج بدست آمده از این تحقیق نشان می‌دهد که بین بیکاری، نرخ باسوادی زنان و شهرنشینی با طلاق رابطه‌ای مستقیم وجود دارد و متغیر تولید ناخالص ملی سرانه، اثری منفی بر درصد طلاق دارد.

سروش (۱۳۹۲) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان "عوامل اقتصادی طلاق با تأکید بر بیکاری، تورم و اشتغال زنان" به بررسی اثر بیکاری مردان، اشتغال زنان، تورم، بعد خانوار و شهرنشینی بر روی نرخ طلاق در بین ۲۰ استان ایران در طی سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۸۵ و با استفاده از روش رگرسیون داده‌های تابلویی پرداخت. نتیجه این پژوهش حاکی از آنست که بین نرخ بیکاری مردان و میزان شهرنشینی و کاهش بعد خانوار با طلاق رابطه مثبت و معنی‌دار وجود دارد.

قوامی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان "اثر نوسانات درآمد بر نرخ طلاق" با استفاده از اقتصادسنجی داده‌های سری زمانی سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۲ به بررسی تاثیر نوسان GDP و سواد زنان و رشد اقتصادی بر طلاق پرداخت. نتایج حاصل نشان داد که نوسان GDP و نرخ باسوادی زنان اثرات مثبت بر نرخ طلاق و نرخ رشد اقتصادی اثر منفی بر نرخ طلاق دارد.

دلدار و فلاحی (۱۳۹۵) "عوامل مؤثر بر طلاق در استان‌های ایران با تاکید بر عوامل اقتصادی" را با استفاده از داده‌های ۲۸ استان کشور طی سال‌های ۱۳۸۱-۱۳۹۱ با روش رگرسیون داده‌های تابلویی بررسی نمودند. نتایج حاصل نشان داد که رابطه مثبت و معنی‌داری بین طلاق با بیکاری، تورم، تحصیلات عالی و میزان شهرنشینی وجود دارد به طوری که با افزایش یک درصد در تورم، میزان تحصیلات عالی، و شهرنشینی با فرض ثبات سایر متغیرها طلاق به ترتیب ۰,۱۳، ۰,۱۳ و ۲,۸۸ درصد افزایش می‌یابد.

ب: مطالعات خارجی

جانسون و اسکینر^۱ (۱۹۸۶) در بررسی "عرضه نیروی کار و انحلال ازدواج" با استفاده از داده‌های سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۶ در آمریکا، به کمک روش رگرسیون داده‌های تابلویی نشان دادند که بین مشارکت زنان در بازار کار و طلاق رابطه مثبت و مستقیم وجود دارد.

ادوارد و فولر^۲ (۱۹۹۲) در بررسی "اشتغال زنان و عدم ثبات زندگی زناشویی: شواهدی از تایلند" طی سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۹۰ به این نتیجه رسیدند که اشتغال زنان عدم ثبات زندگی زناشویی را به همراه دارد و بین ساعات کار زنان و تمایل به طلاق ارتباط مثبت وجود دارد.

لستر^۳ (۱۹۹۶) در تحقیقی با عنوان "تأثیر بیکاری در ازدواج و طلاق" با رگرسیون داده‌های تابلویی برای دوازده کشور در دوره ۳۵ ساله ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۵، نشان داد که نرخ بیکاری در ۱۱ کشور از ۱۲ کشور با میزان طلاق رابطه مثبت و معنی‌داری داشت.

اپتهیمر^۴ (۱۹۹۷) در مقاله‌ای با عنوان "مشاغل زنان و دستیابی به ازدواج: مدل تخصصی و بازرگانی" طی یک بررسی آماری اظهار کرد که داده‌های کشورهای اروپایی طی سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۶۵ نشان می‌دهند که بین استقلال اقتصادی زنان و افزایش ریسک طلاق، ارتباط معناداری وجود دارد.

راگلز^۵ (۱۹۹۷) در بررسی افزایش طلاق و جدایی در ایالات متحده آمریکا ۱۹۹۰-۱۸۸۰ نشان داد که با تغییر فرصت‌های اقتصادی برای زنان و تغییر در اشتغال زنان متأهل، احتمال افزایش بی‌ثباتی زناشویی و روند افزایشی طلاق و جدایی شدت گرفته است. در واقع با افزایش مشارکت زنان در بازار کار روند طلاق افزایش یافته‌است.

¹ Johnson and Skinner

² Edward and Fuller

³ Lester

⁴ Oppenheimer

⁵ Ruggles

لمبارد^۱ (۱۹۹۹) در مقاله‌ای با عنوان "زنان: فرصت‌های بازار و افزایش مشارکت نیروی کار" طی سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۷۵ در آمریکا و به روش اقتصادسنجی داده‌های سری زمانی نشان داد که با افزایش سهم نیروی کار زنان و مشارکت آن‌ها در بازار کار، سطح استقلال اقتصادی و اجتماعی آنان بیشتر می‌شود و احتمال فروپاشی زندگی زناشویی آنان نیز افزایش می‌یابد.

بوهمیم و ارمیش^۲ (۲۰۰۱) در بررسی "انحلال ازدواج در انگلستان: نقش شرایط اقتصادی" با روش رگرسیون داده‌های تابلویی و بررسی نمونه‌ای شامل ۵۵۰۰ خانوار طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ به این نتیجه رسیدند که یک تغییر اقتصادی منفی همانند بیکاری مردان، احتمال انحلال زناشویی را به صورت چشمگیری افزایش می‌دهد. هم‌چنین درآمد بالاتر زنان نسبت به مردان، احتمال طلاق را افزایش و درآمد بالاتر مردان نسبت به همسرانشان احتمال طلاق را کاهش می‌دهد.

کالمین^۳ و همکاران (۲۰۰۴) در تحقیقی با عنوان "تعامل بین عوامل فرهنگی و اقتصادی طلاق در هلند" طی سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۹۰ به کمک تحلیل آماری به این نتیجه رسیدند که اشتغال زنان احتمال طلاق را افزایش می‌دهد. اما برای زنان با نگرش مترقی و برابری طلب، مشارکت زنان در بازار کار، خطر طلاق را افزایش نمی‌دهد.

لی^۴ (۲۰۰۶) در تحقیقی با عنوان "عوامل خطر ساز در افزایش سرعت طلاق در کره" با بررسی آماری زوج‌های کره‌ای که از اطلاعات نظرسنجی ملی در ۱۹۹۷ و ۲۰۰۲ بدست آمد به این نتیجه رسید که رکود اقتصادی و افزایش بیکاری در اواخر دهه ۱۹۹۰ باعث افزایش طلاق شد. مستقل از تأثیر دوره رکود، اشتغال زنان و کاهش باروری، موجب افزایش طلاق شده‌است، در حالی که کار بدون حقوق زنان در کسب‌وکار خانوادگی و تحصیلات دانشگاهی خطر طلاق را کاهش داده‌است.

گراف و کالمین^۵ (۲۰۰۶) در مقاله‌ای با عنوان "تغییر و ثبات در عوامل اجتماعی مؤثر بر طلاق: مقایسه ازدواج گروه‌های هم‌هنگ در هلند" به بررسی ۱۳۵۶ طلاق بین سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۹۹ با استفاده از مطالعات کیفی و پیمایشی پرداختند. این مقاله به تحولات تاریخی در اثر پنج عامل تعیین کننده اجتماعی طلاق در هلند یعنی وضعیت اجتماعی و اقتصادی والدین، مذهب، طلاق والدین و فرزند داشتن یا نداشتن می‌پردازد و بیان می‌کند که در طی تحولات تاریخی، به جز تحصیلات بالاتر که اثر آن بر طلاق از منفی به مثبت تبدیل شده است اثرات سایر عوامل اجتماعی

¹ lombard

² Boheim and Ermisch

³ Kalmijn

⁴ Lee

⁵ Graaf and Kalmijn

مؤثر بر طلاق باثبات است. در گذشته که طلاق رایج نبود تحصیلات بالاتر منجر به طلاق بیشتر می‌شد ولی امروزه تحصیلات کمتر به افزایش طلاق منجر می‌شود.

لینگستاد^۱ (۲۰۱۱) در تحقیقی با عنوان "آیا بافت اجتماعی بر میزان طلاق تأثیر می‌گذارد؟" به بررسی عوامل اقتصادی، اجتماعی تأثیرگذار بر طلاق براساس روش داده‌های تابلویی و با استفاده از داده‌های بیست نسل نوژی که ازدواج اولشان در سال‌های ۱۹۸۰-۲۰۰۰ بود پرداخت. یافته‌های تحقیق حاکی از آنست که با افزایش تراکم جمعیت، میزان طلاق کاهش و با افزایش تحصیلات زوجین میزان طلاق افزایش می‌یابد. همچنین بین نرخ بیکاری مردان و طلاق رابطه مستقیم وجود دارد.

آماتو و بیٹی^۲ (۲۰۱۱) در پاسخ به سوال "آیا نرخ بیکاری بر نرخ طلاق تأثیرگذار است؟" با استفاده از روش رگرسیون داده‌های تابلویی در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۵ در ۵۰ ایالت آمریکا و کلمبیا به این نتیجه رسیدند که ارتباط بین نرخ بیکاری و نرخ طلاق مثبت و معنادار است. بورتین و هارکونن^۳ (۲۰۱۴) در بررسی "آموزش کمتر، طلاق بیشتر: توضیح معکوس رابطه بین آموزش و پرورش و طلاق زنان" در بریتانیا و به کمک روش داده‌های تابلویی با بررسی ۱۸۸۷ زوج از سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۹ نشان دادند که زنان تحصیل کرده زندگی زناشویی باثبات‌تری نسبت به زنان با تحصیلات کمتر دارند.

گزنالس و مارسن^۴ (۲۰۱۷) در پژوهشی تحت عنوان "طلاق و چرخه کسب و کار: تجزیه و تحلیل بین کشوری" با بررسی آماری ۲۹ کشور اروپایی و با استفاده از داده‌های سال‌های ۲۰۱۲-۱۹۹۱، به این نتیجه رسیدند که تأثیر تغییرات بیکاری مردان بر طلاق می‌تواند غیرخطی باشد. در کشورهایی که نرخ طلاق در آن‌ها کمتر است رابطه منفی بین نرخ بیکاری و طلاق وجود دارد و در کشورهایی با نرخ طلاق بالاتر رابطه بین نرخ بیکاری و طلاق، معکوس می‌باشد.

ارائه الگو و روش تحقیق

در داده‌های تابلویی، معمولاً مقاطع انفرادی با سری زمانی همراه هستند و ساختار خطا به گونه‌ای است که برای هر فرد یا مقطع اثرات ثابت یا تصادفی وجود دارد. باید توجه داشت که در این مطالعه استان‌ها در نقش مقاطع و سرپرستان خانوار-متاهل یا مطلقه- در هر استان در نقش

¹ Lyngstad

² Amato and Beattie

³ Boertien and Harkanon

⁴ Gonzalez and Marcen

سری زمانی هستند. بنابراین مدل تحقیق برای سرپرست خانوار h در استان c به صورت رابطه (۱) است:

$$y_{ch}^* = \mu_c + X_{ch}\beta + \varepsilon_{ch} \quad c=1,2,\dots,C; h=1,2,\dots,H_c \quad (1)$$

y_{ch}^* متغیر مشاهده نشده پنهانی، X بردار ویژگی‌های سرپرست خانوار، β بردار پارامترهای مورد برآورد و ε_{ch} جزء خطا است. μ_c نیز نشان دهنده‌ی اثرات ثابت یا تصادفی هر استان و H_c بیان‌گر تعداد خانوارها در استان c است. بدین ترتیب متغیر دو حالتی متاهل یا مطلقه بودن به صورت زیر تعریف می‌شود (قزوانی و گواید ۲۰۰۱):

$$y_{ch} = \begin{cases} 1 & \text{if } y_{ch}^* = (Z - X_{ch}) > 0 \\ 0 & \text{if } y_{ch}^* < 0 \end{cases} \quad c=1,2,\dots,C; h=1,2,\dots,H_c \quad (2)$$

با توجه به رابطه (۲) احتمال این که یک فرد با طلاق مواجه باشد از رابطه (۳) به دست می‌آید:

$$p(y_{ch}=1) = p(y_{ch}^* > 0) = F(\mu_c + X_{ch}\beta) \quad (3)$$

که در آن $F(\cdot)$ تابع توزیع تجمعی جزء خطا است. حال همانند مدل‌های انتخاب گسسته، اگر جزء خطا توزیع نرمال داشته باشد از مدل پروبیت داده‌های تابلویی و اگر جزء خطا توزیع لجستیک داشته باشد از مدل لاجیت داده‌های تابلویی استفاده می‌شود.

در این راستا، در مدل داده‌های تابلویی دو نوع تصریح اثرات ثابت و اثرات تصادفی کاربرد دارد. در تصریح اثرات ثابت پارامترهای μ_c و β برآورد می‌شوند اما به دلایلی این تصریح نامناسب است. اول این که تصریح اثرات ثابت در مدل‌های غیرخطی از لحاظ آماری مشکل‌ساز است. در واقع باید این را در نظر گرفت که وقتی تعداد خوشه‌ها زیاد می‌شود تعداد μ_c ها افزایش خواهد یافت درحالی که H_c کم می‌شود و لذا این اثرات را نمی‌توان به شیوه‌ای همگرا در نظر گرفت. دوم این که برآورد پارامترهای μ_c و β مجزا نیست و در نتیجه مشکل ناهمگرایی برآوردگرهای μ_c می‌تواند به برآوردی ناهمگرا از β منجر شود (قزوانی و گواید ۲۰۰۱).

هم‌چنین باید گفت در سطح عملی، تصریح اثرات ثابت در مدل‌های غیرخطی با کمبودهایی رو به رو است که می‌توان به مشخص نبودن اثر متغیرهای ثابت در خوشه (ماه بررسی، منطقه و ...) و امکان از دست رفتن اطلاعات در برآورد پارامترهای β اشاره کرد. با توجه به دلایل گفته شده μ_c باید متغیری تصادفی در نظر گرفته شود و لذا جزء خطا برابر $\eta_{ch} = \mu_c + \varepsilon_{ch}$ خواهد بود. فرض

می‌شود این شکل خاص از μ_c ، متغیری تصادفی، مستقل از متغیرهای توضیحی X و اجزا پسماند ε_{ch} و دارای توزیع نرمال است (قزوانی و گواید ۲۰۰۱).

در مدل‌های انتخاب گسسته (لاجیت و پروبیت) به دلیل غیرخطی بودن، روش برآورد با استفاده از تابع درست‌نمایی خواهد بود. با فرض استقلال خوشه‌ها، تابع درست‌نمایی برای کل نمونه به صورت زیر است:

$$L = \prod_{c=1}^C \int_{-\infty}^{+\infty} \prod_{h=1}^{H_c} \Phi \left(\left(\frac{X'_{ch}\beta}{\sigma\varepsilon} + \frac{\mu_c}{\sigma\mu} \left(\frac{\rho}{1-\rho} \right)^{0.5} \right) (2y_{ch} - 1) \right) \Phi \left(\frac{\mu_c}{\sigma\mu} \right) d \left(\frac{\mu_c}{\sigma\mu} \right) \quad (4)$$

که $\Phi(\cdot)$ تابع توزیع چگالی نرمال استاندارد است. تخمین این تابع به طور کلی مشکل است. به همین دلیل باتلر و موفیت^۱ (۱۹۸۲) یک فرآیند کارا و همگرا برای تخمین پارامترهای β ارائه دادند، که بر اساس آن تابع درست‌نمایی به صورت زیر تقریب زده می‌شود (قزوانی و گواید ۲۰۰۱):

$$L \approx \prod_{c=1}^C \frac{1}{\sqrt{\pi}} \left(\sum_{j=1}^J \omega_j \prod_{h=1}^{H_c} \Phi \left(\left(\frac{X'_{ch}\beta}{\sigma\varepsilon} + \frac{\mu_c}{\sigma\mu} \left(\frac{\rho}{1-\rho} \right)^{0.5} \right) (2y_{ch} - 1) \right) \right) \quad (5)$$

آزمون نسبت درست‌نمایی این امکان را می‌دهد که تصریح با اثرات تصادفی با حالت ساده ($\rho=0$) مقایسه شود که آماره این آزمون به صورت زیر است:

$$LR = 2(\log L_{NC} - \log L_C) \sim \chi^2_{(1)} \quad (6)$$

L_{NC} نشان دهنده‌ی نسبت درست‌نمایی مدل اثرات تصادفی است و L_C نشان دهنده‌ی نسبت درست‌نمایی مدل مقید (مدل ساده لاجیت یا پروبیت) است. در این مورد $\rho=0$ نشان دهنده‌ی قیده‌ی تحت فرضیه H_0 است. رد فرض H_0 بیان‌گر پذیرش مدل اثرات تصادفی است (قزوانی و گواید ۲۰۰۱).

آزمون دیگر توسط آماره‌ی والد انجام می‌شود. بر این اساس تمام پارامترها به جز عرض از مبدا تحت فرضیه H_0 برابر صفر هستند. آماره این آزمون به شکل زیر است:

$$W = \hat{\beta}' \hat{V}(\hat{\beta}) \hat{\beta} \sim \chi^2_{(k-1)} \quad (7)$$

که $\hat{V}(\hat{\beta})$ ماتریس واریانس کوواریانس بردار برآوردی $\hat{\beta}$ است (قزوانی و گواید ۲۰۰۱).

سازمان‌دهی و توصیف داده‌ها

در این پژوهش از ریزداده‌های طرح هزینه-درآمد خانوار شهری ایران در سال ۱۳۹۳ استفاده شده است. نمونه مورد مطالعه شامل ۱۸۸۸۵ مشاهده است، که اطلاعات مربوط به آن‌ها توسط مرکز آمار ایران جمع‌آوری شده است. در ابتدا برای درک وضعیت خانوارها، بخشی از این اطلاعات توصیف می‌شود.

¹ Butler & Moffitt

• بررسی وضعیت زناشویی سرپرستان خانوار

وضعیت تاهل سرپرست خانوار در مناطق شهری ایران در سال ۱۳۹۳ در جدول (۱) ارائه شده‌است.

جدول ۱- تعداد و درصد سرپرستان خانوارهای شهری بر حسب وضعیت زناشویی به تفکیک استان

وضعیت استان	تعداد خانوار	ازدواج کرده (درصد)	بی همسر بر اثر فوت(درصد)	بی همسر بر اثر طلاق(درصد)	هرگز ازدواج نکرده (درصد)
آذربایجان شرقی	۶۰۹	۸۴/۸	۱۲/۳	۰/۹	۱/۸
آذربایجان غربی	۵۸۰	۸۸/۶	۹/۸	۰/۶	۰/۸
اردبیل	۵۸۹	۸۴/۸	۱۲	۱/۳	۱/۶
اصفهان	۷۱۲	۸۳	۱۴/۴	۱/۲	۱/۲
ایلام	۴۷۶	۸۶/۹	۱۱/۱	۰/۸	۱
البرز	۴۵۷	۸۷/۳	۹/۴	۲/۱	۱
بوشهر	۵۸۶	۸۹/۵	۷/۵	۱/۱	۱/۷
تهران	۱۵۲۴	۸۲/۸	۱۱/۵	۳/۱	۲/۴
چهارمحال و بختیاری	۴۹۵	۸۶/۹	۱۱/۶	۰/۲	۱/۲
خراسان جنوبی	۶۳۲	۸۲/۹	۱۴/۳	۰/۹	۱/۷
خراسان رضوی	۷۸۵	۸۴/۷	۱۳/۱	۱/۴	۰/۷
خراسان شمالی	۷۰۰	۸۲/۴	۱۳/۴	۲/۵	۱/۵
خوزستان	۶۴۷	۸۶/۸	۱۰/۹	۰/۷	۱/۳
زنجان	۶۰۶	۸۴/۹	۱۳/۶	۰/۳	۰/۹
سمنان	۴۸۳	۸۸/۶	۹/۵	۰/۲	۱/۶
سیستان و بلوچستان	۶۸۴	۸۶/۸	۱۰/۵	۱/۳	۱/۳
فارس	۶۵۰	۸۶/۳	۱۱	۱/۰۷	۱/۵
قزوین	۴۱۲	۸۴/۴	۱۳/۳	۰/۷	۱/۴
قم	۵۵۸	۹۰/۳	۷/۷	۱/۲	۰/۷
کردستان	۴۲۳	۸۶/۹	۹/۴	۲/۶	۰/۹
کرمان	۵۹۹	۸۵/۱	۱۳	۱	۰/۸

۱/۲	۲/۰۱	۱۴/۱	۸۲/۶	۵۴۶	کرمانشاه
۲	۰/۱	۷/۲	۹۰/۵	۵۳۹	کهگیلویه و بویراحمد
۰/۹	۱/۸	۱۱/۳	۸۵/۹	۶۵۴	گلستان
۰/۵	۱/۸	۱۱/۸	۸۵/۷	۵۴۰	گیلان
۱/۲	۱/۰۲	۱۰/۲	۸۷/۴	۴۸۶	لرستان
۰/۹	۲/۱	۹/۵	۸۷/۲	۵۰۲	مازندران
۰/۸	۰/۵	۱۱/۷	۸۶/۸	۵۹۵	مرکزی
۲/۷	۱	۶	۹۰/۱	۵۷۹	هرمزگان
۰/۹	۰/۴	۱۱/۶	۸۶/۹	۶۴۲	همدان
۱/۳	۰/۸	۱۱/۳	۸۶/۴	۵۹۵	یزد

منبع: محاسبات تحقیق بر مبنای داده‌های خلاصه طرح هزینه-درآمد خانوار در سال ۱۳۹۳

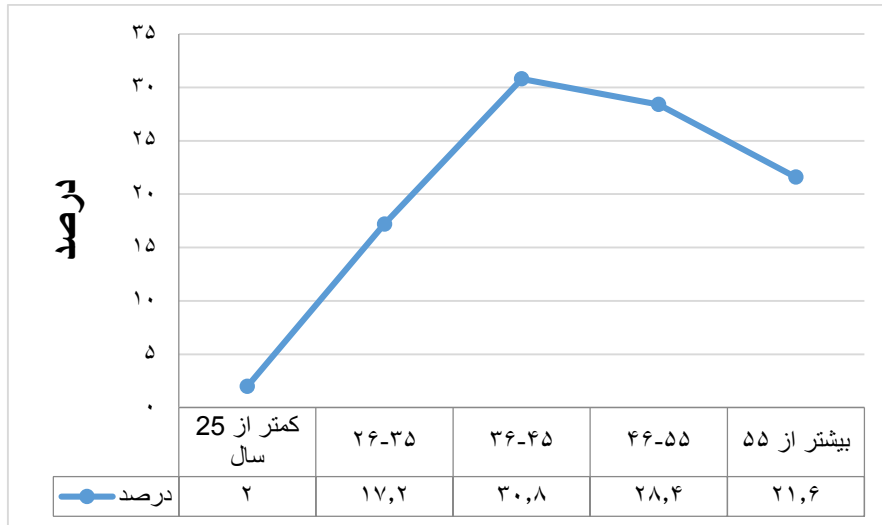
با توجه به جدول (۱)، بیشترین درصد سرپرستان ازدواج کرده به ترتیب مربوط به استان‌های کهگیلویه و بویراحمد، قم و هرمزگان است در حالی که تهران با داشتن ۳/۱ درصد سرپرستان بی همسر بر اثر طلاق، بالاترین رتبه را داراست. هم‌چنین استان‌های تهران و هرمزگان بالاترین درصد سرپرستان خانوار هرگز ازدواج نکرده را دارا بودند.

با توجه به این که هدف بررسی عوامل موثر بر احتمال طلاق است داده‌های اولیه برای این بررسی پالایش شدند و در ادامه توصیف داده‌ای صرفاً برای افراد مطلقه و یا متاهل (۱۶۵۰۳ سرپرست خانوار) انجام می‌شود.

• بررسی ویژگی‌های سرپرستان خانوار

از ۱۸۸۸۵ خانوار درون نمونه، ۱۶۵۰۳ سرپرست خانوار متاهل (۹۸٫۵ درصد) و مطلقه بودند. ترکیب جنسیتی سرپرستان متاهل و مطلقه مردان و زنان به ترتیب ۹۷/۶ درصد و ۲/۴ درصد بوده است. هم‌چنین سرپرست خانوار بی‌سواد ۱۳/۳ درصد، ابتدایی ۲۴/۴ درصد، راهنمایی و متوسطه ۲۰/۱ درصد و دیپلم و پیش‌دانشگاهی ۲۱/۱ درصد بوده است در حالی که دارندگان تحصیلات دانشگاهی ۲۱/۱ درصد هستند.

در نمودار ۱ توزیع طلاق برحسب گروه سنی سرپرستان خانوار آمده است. براساس نمودار بیشترین درصد طلاق مربوط به گروه سنی ۳۶ تا ۴۵ ساله است و بعد از آن گروه سنی ۴۶ تا ۵۵ سال در معرض خطر طلاق هستند. هم‌چنین طبق این نمودار، رابطه طلاق و سن U وارونه است.



نمودار ۱. توزیع طلاق بر حسب گروه سنی سرپرستان خانوار

منبع: محاسبات این تحقیق بر اساس داده‌های خلاصه طرح هزینه درآمد خانوار شهری ایران

در سال ۱۳۹۳

برآورد مدل و ارائه نتایج

در این مطالعه، از الگوی ارائه شده در رابطه (۱) برای برآورد اثر متغیرهای اقتصادی اجتماعی بر احتمال طلاق استفاده شده است. با توجه به این که متغیر وابسته، یک متغیر دوحالته (مطلقه یا متاهل بودن) است، لذا از مدل‌های انتخاب دوتایی (لاجیت یا پروبیت) استفاده می‌شود. در این مدل‌ها به دلیل غیرخطی بودن، روش برآورد با استفاده از تابع درست‌نمایی خواهد بود. از این رو، الگوی این مطالعه بر اساس روش لاجیت داده‌های تابلویی با اثرات تصادفی به روش حداکثر درست‌نمایی برآورد خواهد شد. متغیرهای توضیحی ویژگی‌های اقتصادی-اجتماعی خانوارها را شامل می‌شود که عبارت‌اند از :

بعد خانوار: فرزندان از لحاظ نظری به عنوان " سرمایه ویژه ازدواج" محسوب می‌شوند (Waite & Lillard, 1991). طبق نظریه اقتصادی ازدواج بکر، " سرمایه ویژه ازدواج" با افزایش مطلوبیت ازدواج و افزایش هزینه ترک آن، احتمال طلاق کاهش می‌یابد (Becker et al., 1977). حضور کودکان، ثبات یک رابطه زناشویی را افزایش می‌دهند. بنابراین در مطالعات چه در سطح خرد و چه در سطح کلان رابطه منفی بین تعداد فرزندان و نرخ طلاق وجود دارد (Kunzel, 1974; Cherlin,)

جمعیتی خانوار استفاده شد که بر اساس مطالعات پیشین انتظار می‌رود تاثیر منفی بر احتمال طلاق داشته باشد.

سن و مجذور سن: بر اساس توصیف داده‌ای انجام شده در این مطالعه، سن و مجذور سن سرپرست خانوار به‌عنوان متغیر کنترل وارد مدل شدند که انتظار بر این است که رابطه سن و احتمال طلاق U وارونه باشد. یعنی احتمال طلاق در دوران میانسالی بیشتر از سایر دوران باشد. دستیابی به آموزش: سطح تحصیلات یکی دیگر از عوامل تعیین‌کننده طلاق است. با این حال، سازگاری در شواهد تجربی در رابطه با تاثیر سطح تحصیلات بر طلاق وجود ندارد. مطالعات متعددی نشان دادند که رابطه معکوس بین دستیابی آموزش با طلاق وجود دارد (Glick, 1984; Sasaki & Wilson, 1997; Heaton et al, 2001; Heaton, 2002). گلیک^۱ (۱۹۸۴) روند ازدواج، طلاق و ازدواج مجدد طی سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ در ایالات متحده را بررسی کرد. یافته‌های پژوهش او، ارتباط منفی بین میزان تحصیلات و میزان طلاق برای مردان و زنان در آمریکا را تایید نمود. علاوه بر این، ساساکی و ویلسون^۲ (۱۹۹۷) نشان دادند که در ژاپن سطح تحصیلات با نرخ طلاق رابطه منفی دارد. با این وجود، برخی از محققان دریافتند که یا سطح تحصیلات اثری بر میزان طلاق ندارد و یا یک رابطه مثبت بین میزان تحصیلات و میزان طلاق وجود دارد (Goldstein, 1999; Wang & Zhou, 2010; Sandstrom, 2011). وانگ و ژو (۲۰۱۰) نشان دادند که با بهبود دستیابی به تحصیلات از سال ۱۹۹۷ تا سال ۲۰۰۷ نرخ طلاق در چین افزایش یافته است. نتیجه مشابهی توسط ساندسروم (۲۰۱۱) برای سوئد در سال‌های ۱۹۱۱ الی ۱۹۷۴ حاصل گردید. البته با بررسی‌های متفاوت نمی‌توان پاسخ قطعی برای ارتباط سطح تحصیلات و طلاق ارائه داد. در این مطالعه برای روشن شدن اثر آموزش بر احتمال طلاق دو متغیر در نظر گرفته شد. یکی متغیر دو حالتی باسواد سرپرست خانوار (کد ۱) در مقابل سرپرست بی‌سواد (کد ۰) بود و دیگری متغیر مجازی تعاملی بود که براساس آن، زنان سرپرست دانشگاهی از زنان سرپرست غیر دانشگاهی تفکیک شدند.

وضع فعالیت خانوار: وضع فعالیت که به صورت متغیر مجازی شاغل (۱) و سایر حالات (۰)

وارد مدل شده‌است، انتظار بر این است که داشتن شغل احتمال طلاق را کاهش دهد.

اشتغال زنان: در قرن بیستم اهمیت نرخ مشارکت زنان در بازار کار به عنوان یکی از ریشه‌های

دلایل افزایش طلاق مطرح گردید (Jalovaara, 2003). دو رویکرد نظری در مورد ارتباط بین زنان اشتغال و انحلال ازدواج در ادبیات پیشنهاد شده است: یعنی کارکردگرایی پارسون (۱۹۴۲) (تقسیم

¹ Glick

² Sasaki and Wilson

تخصصی کار در میان زوجین به عنوان یک ضرورت عملی برای تداوم نهاد ازدواج) و نظریه اقتصادی بکر (هرچه نقش طرف‌های درگیر ازدواج تخصصی‌تر باشد منجر به افزایش مزایای مبادله می‌شود که به افزایش ثبات زناشویی کمک می‌کند). علاوه بر این، اثر استقلال (اثر مثبت افزایش منابع اقتصادی زن به انحلال زناشویی) و تأثیر درآمد (به عنوان مثال، درآمد بالاتر چه درآمد زن چه درآمد شوهر، فرض بر بهبود کیفیت زندگی خانوادگی و در نتیجه افزایش ثبات زناشویی است) بر ثبات ازدواج در مطالعات نیز تأیید شده‌است (Ross and Sawhill, 1975; Spitze and South, 1985; Sayer, 2000).

درآمد خانوار: یکی از عوامل موثر بر احتمال طلاق درآمد خانوار است. طبق عمری^۱ (۲۰۰۴) خانوارهای کم درآمد بیشتر در معرض خطر انحلال خانواده هستند. این مورد نیز فی‌الذمه سبب کاهش استاندارد زندگی آنان می‌شود.

با لحاظ متغیرهای ارایه شده در این قسمت، نتایج برآورد الگوی لاجیت داده‌های شبه تابلویی (۱) به روش حداکثر راستنمایی جهت بررسی عوامل موثر بر احتمال طلاق در ایران در سال ۱۳۹۳ در جدول (۲) ارائه شده‌است. در این برازش بر اساس آماره LR محاسباتی، استفاده از مدل لاجیت ساده رد می‌شود. آماره W محاسباتی بیان‌گر آن است که رگرسیون در کل معنی‌دار است. هم‌چنین تمامی ضرایب در سطح اطمینان ۹۵ درصد معنی‌دار هستند.

جدول ۲. نتایج برآورد مدل لاجیت داده‌های شبه تابلویی با اثرات تصادفی به روش حداکثر

درستنمایی

متغیر وابسته: احتمال طلاق متغیرهای توضیحی	ضریب برآورد شده	P > z	اثر نهایی (dy/dx)
بعد خانوار	-۰,۳۰۸	۰,۰۰۰	-۰,۰۰۱۷
شاغل بودن سرپرست	-۲,۶۳۰	۰,۰۰۰	-۰,۰۰۸
سن سرپرست	۰,۲۷۱۸۱	۰,۰۰۰	-۰,۰۰۰۳
مجذور سن سرپرست	-۰,۰۰۳۳۹	۰,۰۰۰	-۴,۱۹e ^{-۶}
باسوادی سرپرست	-۰,۴۵۷۸۹	۰,۰۳۲	-۰,۰۰۰۷
زنان با تحصیلات عالی	۱,۲۸۱۲	۰,۰۰۵	۰,۰۰۳۳
اشتغال زنان	۵,۰۷۶۷	۰,۰۰۰	۰,۱۶۴۲
درآمد	-۰,۰۰۷۷۱	۰,۰۰۰	-۹,۸۲e ^{-۶}
ثابت	۲,۶۰۷	۰,۰۱۳	
Log likelihood = -۷۲۱,۰۰۸۸۶			
Statistic LR = ۲۳,۸۱			
Statistic W = ۶۴۲,۰۸			
Number of Obs = ۱۶۵۰۳			

¹ Emery

* اثر نهایی برای متغیرهای مجازی، به صورت تغییر از ۰ به ۱ است.

منبع: برآورد این پژوهش

بر اساس نتایج، متغیرهای بعد خانوار، متغیر مجازی وضع شغلی و باسواد سربست خانوار، و درآمد خانوار اثر منفی بر احتمال قرارگیری خانوار در معرض انحلال کانون خانواده دارد در حالی که متغیرهای اشتغال و تحصیلات عالی برای زنان، به دلیل باور داشت زنان از حقوق شهروندی خود و توانمندی آنان برای اداره زندگی شخصی احتمال فروپاشی بنیان خانواده را افزایش می دهد. اثر نهایی حاصل از برآورد نشان دهنده آن است که:

بعد خانوار اثر منفی بر احتمال طلاق دارد. طبق اثر نهایی با افزایش بعد خانوار به اندازه یک نفر، احتمال طلاق حدود ۰/۲ درصد کاهش می یابد.

متغیر سن و مجذور سن نشان دهنده تاثیر شکل U وارونه سن سربست خانوار بر احتمال طلاق است. یعنی در سال های میان سالی احتمال طلاق بیش از دوران جوانی و کهولت سن و ورود به سال های پیری است. این نتیجه با توجه به نمودار (۱) که براساس داده های اولیه رسم شده بود مورد انتظار بوده است.

باسواد در مقابل بی سواد سربست خانوار، احتمال طلاق را کاهش می دهد اما زنان تحصیل کرده دانشگاهی بیش از سایرین در معرض طلاق قرار دارند. بیشترین احتمال طلاق مربوط به زنان دارای تحصیلات عالی و معادل ۶/۴ درصد بوده است.

وضعیت شغلی که به صورت متغیر مجازی شاغل در مقابل سایر موارد وارد مدل شده است، بیان گر آن است که داشتن شغل از احتمال طلاق به میزان ۰/۶ درصد می کاهد. طبق نوروزی (۱۳۹۵) اشتغال زنان از یک سو تا حدودی به آنان این امکان را می دهد که از یک ازدواج نابسامان خارج شوند و در نتیجه احتمال طلاق را افزایش می دهد، از سوی دیگر نیاز به تأمین هزینه های زندگی موجب احتمال بیشتر ورود زنان مطلقه به بازار کار می شود. بنابراین نرخ مشارکت بالاتر زنان مطلقه یک رابطه دوطرفه است و روند افزایشی میزان طلاق با افزایش عرضه نیروی کار زنان همراه خواهد بود. نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که پیامدهای منفی و سنگین طلاق مثل فقر و انواع آسیب های اجتماعی، برای زنان مطلقه شاغل و یا دارای استقلال اقتصادی و فرزندان تحت تکفل آنان، به مراتب کمتر است و بار اقتصادی کمتری نیز برای حمایت از آنان به دولت تحمیل می کند. درآمد خانوار که به گونه ای نشانگر تاثیر عامل اقتصادی اثرگذار بر طلاق است رابطه ای منفی با طلاق دارد (به عنوان نمونه به مطالعه موسایی و همکاران، ۱۳۸۸؛ عسگری و بادپا، ۱۳۹۱؛ نصرالهی و همکاران، ۱۳۹۲ مراجعه نمایید).

جمع‌بندی و ارائه راهبرد سیاستی

بدیهی است، انحلال زناشویی، یکی از نگرانی‌های اصلی پژوهشگران علوم اقتصادی و اجتماعی و یکی از دغدغه‌های سیاست‌گذاران کشور است. در این مطالعه متفاوت از دیگر مطالعات ارائه شده در ایران، در به کارگیری داده‌های خرد با پوشش بیش از ۱۶ هزار خانوار مطلقه و متاهل در منطقه شهری ایران در سطح استان‌های کشور در سال ۱۳۹۳ بوده است. هم‌چنین طبق بررسی نگارندگان، تفاوت این مطالعه با سایر مطالعات مشابه خارجی در استفاده از داده‌های یک سال معین (۱۳۹۳) و برآورد مدل لاجیت داده‌های شبه تابلویی اثرات تصادفی به روش حداکثر راستنمایی بوده است.

در مطالعه حاضر، جهت بررسی عوامل موثر بر احتمال طلاق از متغیرهای توضیحی ویژگی‌های اقتصادی-اجتماعی استفاده گردید. از آن جاکه متغیر وابسته، یک متغیر دوحالته (مطلقه یا متاهل بودن) بوده است، لذا مدل‌های انتخاب دوتایی (لاجیت یا پروبیت) استفاده شد که به دلیل غیرخطی بودن، روش برآورد با استفاده از تابع درستنمایی بوده است. از طرف دیگر چون داده‌های خانوار شهری طرح هزینه درآمد مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۳ به روش دیتون به صورت یک پانل ساختگی مرتب شدند مدل مورد مطالعه بر اساس روش لاجیت داده‌های تابلویی با اثرات تصادفی به روش حداکثر درستنمایی برآورد گردید. بر اساس نتایج حاصل از برآورد، متغیرهای بعد خانوار، متغیر مجازی وضع شغلی و باسوادای سرپرست خانوار، و درآمد خانوار اثر منفی بر احتمال قرارگیری خانوار در معرض انحلال کانون خانواده دارد در حالی که متغیرهای تحصیلات عالی برای زنان، اشتغال زنان و بیکاری سرپرستان خانوار ریسک فروپاشی بنیان خانواده را افزایش می‌دهند. درآمد خانوار به عنوان یک عامل اقتصادی، اثرگذاری منفی بر احتمال وقوع طلاق داشته است. با توجه به شرایط نابسامان اقتصادی، افزایش نرخ تورم و افزایش نرخ ارز و کاهش قدرت خرید و بیکاری جمع کثیری از جویندگان کار، ادامه روند موج طلاق مورد انتظار است. از این رو، سیاست‌های کاهش بیکاری، سیاست‌های حمایتی کاهش نابرابری درآمد در جامعه، راه کاری برای کاهش احتمال طلاق در جامعه خواهد بود. هم‌چنین آموزش مردان و زنان در سطح خرد و کلان در باره تغییر در نقش زنان از صرف مادر و همسر بودن به شریک زندگی هم در بعد فعالیت خانوادگی و هم اقتصادی می‌تواند گامی در جهت کاهش طلاق و همسویی با دنیای مدرنیته قرن حاضر باشد.

References:

- Kalantari , A. , Roshanfekar,P. & Javaheri, J. (2012). Consequences of Divorce A Systematic Review of Current Literature with an Emphasis on Gender-Related Issues (1997-2011). *Women in Development and Politics* .9(3). 111-131. (in Persian)
- Amato, P. R., & Beattie, B. (2011). Does the unemployment rate affect the divorce rate? An analysis of state data 1960–2005. *Social Science Research*, 40(3), 705-715.
- Boheim, R., & Ermisch, J. (2001). Partnership dissolution in the UK—the role of economic circumstances. *Oxford Bulletin of Economics and Statistics*, 63(2), 197-208.
- Boertien, D., & Härkönen, J. (2014). Less education, more divorce: Explaining the inverse relationship between women’s education and divorce. *Stockholm Research Reports in Demography*, 11.
- Becker, G S., Landers, E. M., & Michael, R. T. (1977). An economic analysis of marital instability, *Journal of political Economy*, Vol 85(6), page 1141-1187.
- Becker, O.A. (2015). Determinanten und Konsequenzen von Trennung und Scheidung. In: Hill, P. B. and Kopp, J. (ed.). *Handbuch Familiensoziologie*. Wiesbaden: Springer Fachmedien Wiesbaden: 527-561.
- Bernardi, F. (1999). Does the husband matter? Married women and employment in Italy. *European Sociological Review* 15(3): 285-300.
- Blossfeld, H.-P. and Drobnic, S. (2001). *Careers of couples in contemporary society: From male breadwinner to dual-earner families: From male breadwinner to dual-earner families*. New York: Oxford University Press.
- Cherlin, Andrew (1977). The Effect of Children on Marital Dissolution. *Demography*, 14(3), 265-272.
- Cherlin, A.J. (2000). Toward a new home socioeconomics of union formation. In: Waite, L. J., Bachrach, C., Hindin, M., Thomson, E., and Thornton, A. (ed.). *The Ties that Bind - Perspectives on Marriage and Cohabitation*. Hawthorne, New York: Aldine De Gruyter: 126-144.
- Coltrane, S. (2000). Research on household labor: modeling and measuring the social embeddedness of routine family work. *Journal of Marriage and Family* 62(4): 1208-1233.
- Cooke, L.P. (2004). The gendered division of labor and family outcomes in Germany. *Journal of Marriage and Family* 66(5): 1246-1259.
- Cooke, L.P. (2006). "Doing" Gender in Context: Household Bargaining and Risk of Divorce in Germany and the United States. *American Journal of Sociology* 112(2): 442-472.
- Cooke, L.P. and Gash, V. (2010). Wives' Part-time Employment and Marital Stability in Great Britain, West Germany and the United States. *Sociology* 44(6): 1091-1108. 33
- Cooke, L.P., Erola, J., Evertsson, M., Gähler, M., Härkönen, J., Hewitt, B., Jalovaara, M., Kan, M.-Y., Lyngstad, T.H., Mencarini, L., Mignot, J.-F., Mortelmans, D., Poortman, A.-R., Schmitt, C., and Trappe, H. (2013). Labor and Love: Wives' Employment and Divorce Risk in its Socio-Political Context. *Social Politics: International Studies in Gender, State & Society* 20(4): 482-509.

- De Graaf, P. M., & Kalmijn, M. (2006). Change and stability in the social determinants of divorce: A comparison of marriage cohorts in the Netherlands. *European sociological review*, 22(5), 561-572.
- Fallahi, M.A. & Deldar, F. (2016). Investigating the Factors Affecting Divorce in Iranian Provinces with Emphasis on Economic Factors. *Journal of Women and Family Education*, 10 (34), 1۳۵-1۵۴. (in Persian).
- Ghavami, S. (2014). The effect of income fluctuations on divorce rates. Master thesis at University of Mazandaran. (in Persian).
- Ghazouani, S. and M. Goaiid (2001) Determinants of Urban and Rural Poverty in Tunisia, *Economic research Forum*, working paper series, No.2001/126.
- González-Val, R., & Marcén, M. (2017). Divorce and the business cycle: a cross-country analysis. *Review of Economics of the Household*, 15(3), 879-904
- Glick, Paul C. (1984). Marriage, Divorce, and Living Arrangements. *Journal of Family Issues*, 5(1), 7-26.
- Goldstein, J.R. (1999). The Leveling of Divorce in the United States. *Demography*, 36 (3), 409-414.
- Goldscheider, F.K. (2000). Men, children and the future of the family in the third millennium. *Futures* 32(6): 525-538.
- Greenstein, T.N. (2000). Economic dependence, gender, and the division of labor in the home: A replication and extension. *Journal of Marriage and Family* 62(2): 322-335.
- Goaed, S., & Ghazouani, M. (2001). The determinants of urban and rural poverty in Tunisia. discussion paper, *Laboratoire d'Econométrie Appliquée (LEA)*, Faculté des Sciences Economiques et de Gestion de Tunis, Tunisia.
- Härkönen, J. (2013). Divorce: Trends, Patterns, Causes, Consequences. Stockholm: Stockholm University (Stockholm Research Report in Demography).
- Heaton, Tim B., Cammack, Mark, and Young, Larry (2001). Why is the Divorce Rate Declining in Indonesia? *Journal of Marriage and Family*, 63 (May), 480-490.
- Heaton, Tim B. (2002). Factors Contributing to Increasing Marital Stability in the United States. *Journal of Family Issues*, 23(3), 392-409.
- Hobson, B. (1990). No Exit, No Voice: Women's Economic Dependency and the Welfare State. *Acta Sociologica* 33(3): 235-250.
- Johnson, W. R., & Skinner, J. (1986). Labor supply and marital separation. *The American Economic Review*, 455-469.
- Jalovaara, M. (2001). Socio-economic Status and Divorce in First Marriage in Finland 1991-93. *Population Studies*, 55(2), 119-133.
- Jalovaara, M. (2003). The joint effects of marriage partners' socioeconomic positions on the risk of divorce. *Demography* 40(1): 67–81.

-Kalmijn, M., De Graaf, P. M., & Poortman, A. R. (2004). Interactions between cultural and economic determinants of divorce in the Netherlands. *Journal of Marriage and Family*, 66(1), 75-89.

-Kalmijn, M. and Poortman, A.-R. (2006). His or her divorce? The gendered nature of divorce and its determinants. *European Sociological Review* 22(2): 201-214.

-Kaplan, A. and Stier, H. (2010). Political Economy of Family Life: Welfare Regimes, Economic Resources and Divorce. Paper presented at European Population Conference, Wien, Austria, September 1-4 2010.

-Kunzel, Renate (1974). The Connection between the Family Cycle and Divorce Rates, An Analysis Based on European Data. *Journal of Marriage and Family*, 36(2), 379-388.

-Lee, Y. J. (2006). Risk factors in the rapidly rising incidence of divorce in Korea. *Asian Population Studies*, 2(2), 113-131.

-Lyngstad, T.H. and Jalovaara, M. (2010). A review of the antecedents of union dissolution. *Demographic Research* 23(10): 257-291.

-Lyngstad, T. H. (2011). Does community context have an important impact on divorce risk? A fixed-effects study of twenty Norwegian first-marriage cohorts. *European Journal of Population/Revue européenne de Démographie*, 27(1), 57-77.

-Lester, D. (1996). The impact of unemployment on marriage and divorce. *Journal of divorce & remarriage*, 25(3-4), 151-154.

-Lombard, K. V. (1999). Women's rising market opportunities and increased labor force participation. *Economic Inquiry*, 37(2), 195-212.

-Mahmoudian, H & Khodradi, H.(2000). Investigating the Relationship between Divorce and Socioeconomic Development in Iranian Cities *Journal of Social Security Studies in 1995*, 1 (23), 13-41. (in Persian).

-Mencarini, L. and Vignoli, D. (2014). Women's employment makes unions more stable, if the male partners contribute to the unpaid household work. Florence: university of Florence (DiSIA Working Paper 2014/06).

-Mosaie ,M. , Mehrgan,N. & Garshasbi-fakhr, S. (2002). The impact of literacy, urbanization, household expenditure and income and its distribution in the divorce rate in Iran (A time series analysis). *Iranian Sociological Association*. 10(4). 3-21.(in Persian).

-Nasrollahi, Z. , GhafariGolak, M. & Parva, A.A.(2014). Divorce and its Determinants: Emphasizing on Economic Factors. *Quarterly Journal of Women's Studies Sociological and Psychological* .11(4). 165-186. (in Persian).

-Nowruzi, L. (2016). Analyzing the Divorce Process in Iran: Factors and Consequences. *Management and Planning Organization. Macroeconomic Affairs*. (in Persian)

-Oppenheimer, Valerie Kincade (1997) "Women's employment and the gain to marriage: the specialization and trading model". *Annual Review of Sociology* 23, 431-453.

-Poortman, A.-R. (2005). How Work Affects Divorce The Mediating Role of Financial and Time Pressures. *Journal of Family Issues* 26(2): 168-195.

- Rahimi, H. (2000). Causes of Divorce in Khorasan Province. *Population Journals*, 33- 34, 100-112. (in Persian).
- Raz-Yurovich, L. (2012). Economic determinants of divorce among dual-earner couples: Jews in Israel. *European Journal of Population/Revue européenne de Démographie* 28(2): 177-203.
- Ruggles, S. (1997). The rise of divorce and separation in the United States, 1880–1990. *Demography*, 34(4), 455-466.
- Ross, Heather L., & Isabel V. Sawhill (1975). *Time of Transition: The Growth of Families Headed by Women*, Washington, DC: the Urban Institute
- Sasaki, Masahito & Wilson, Terry L. (1997). Marriage and Divorce in Japan. *Journal of Divorce & Remarriage*, 26(3-4), 125-135.
- Sandrtrom, G. (2011). Time-space Trends in Swedish Divorce Behavior 1911-1974. *Scandinavian Journal of History*, 36(1), 65-90.
- Soroosh, M. (2014). *The Economic Factors of Divorce with Emphasis on Women Unemployment*. Master thesis at University of Mazandaran. (in Persian).
- Spitze, Glenna & South, Scott J. (1985). Women's Employment, Time Expenditure, and Divorce. *Journal of Family Issues*, 6 (3), 307-329.
- Sayer, L.C. and Bianchi, S.M. (2000). Women's Economic Independence and the Probability of Divorce: A Review and Reexamination. *Journal of Family Issues* 21(7): 906-943.
- Schoen, R., Astone, N.M., Kim, Y.J., Rothert, K., and Standish, N.J. (2002). Women's employment, marital happiness, and divorce. *Social Forces* 81(2): 643-662.
- Sigle-Rushton, W. (2010). Men's unpaid work and divorce: Reassessing specialization and trade in British families. *Feminist economics* 16(2): 1-26.
- Simpson, I.H. and England, P. (1981). Conjugal work roles and marital solidarity. *Journal of Family Issues* 2(2): 180-204. 36
- Stevenson, B. and Wolfers, J. (2007). Marriage and divorce: Changes and their driving forces. *Journal of Economic Perspectives* 21(2): 27-52.
- Waite, Linda J., & Lillard, Lee A. (1991). Children and Marital Disruption. *American Journal of Sociology*, 96 (4), 930-953.
- Wang, Q. & Zhou, Q. (2010). China's Divorce and Remarriage Rates: Trends and Regional Disparities. *Journal of Divorce & Remarriage*, 51, 257-267.
- zcan, B. and Breen, R. (2012). Marital instability and female labor supply. *Annual Review of Sociology* 38: 463-481.